

نقشه‌ی خدا برای فدیه  
درس ۵: گناه اولیه  
دکتر آر. سی. اسپرول

هر وقت درباره‌ی سقوط نوع بشر و ماهیت و سرچشمه‌ی گناه صحبت می‌کنیم، بلافاصله مجبور می‌شویم گستره و محدوده‌ی این گناه و تأثیرش رو بر ما به عنوان انسان‌ها در نظر بگیریم، و این بلافاصله ما رو با سؤال کلی آموزه‌ی گناه اولیه آشنا می‌کنه.

حالا، آموزه‌ی گناه اولیه، سوء تفاهمات زیادی داره که به اون افزوده شده و همچنین مباحثات اندکی پیرامون اون و در مورد افرادی هست که درک می‌کنند این به چی اشاره می‌کنه. اما غالباً یک سوء تفاهم معروف از مفهوم گناه اولیه اینه که گناه اولیه به اولین گناهی که آدم و حوا مرتکب شدند، اشاره می‌کنه. اما این مفهوم گناه اولیه نیست.

در واقع، گناه اولیه به اولین گناه اشاره نمی‌کنه، بلکه به عواقب یا نتایج این گناه اول اشاره می‌کنه. در واقع، گناه اولیه به تنهایی یک گناه واقعی نیست. در واقع، ما بین گناه اولیه و گناه واقعی تمایز قائل می‌شویم. گناه اولیه، وضعیت سقوط کرده و گناه آلودمون رو توصیف می‌کنه که گناهان واقعی از اونجا ادامه پیدا می‌کنند.

و همونطور که بارها گفتم، کتاب مقدس به ما می‌گه که ما چون گناه می‌کنیم، گناهکار نیستیم، بلکه چون گناهکاریم، گناه می‌کنیم. یعنی یک ماهیت سقوط کرده و فاسد داریم که گناهان واقعی که مرتکب می‌شویم، از اونجا جاری می‌شه. پس گناه اولیه، موقعیت سقوط کرده‌ی کنونی نوع بشر رو توصیف می‌کنه و تقریباً هر کلیسایی در تاریخ کلیسا، آموزه‌ای رو درباره‌ی گناه اولیه تشکیل داده، چون کتاب مقدس به وضوح می‌گه واقعاً یک مشکل درونی و ذاتی در شخصیت ما هست.

و همونطور که جاناتان ادواردز در رساله‌اش درباره‌ی گناه اولیه اظهار کرد، اگه کتاب مقدس به ما نمی‌گفت در خلق و خوی اخلاقی ما به طور طبیعی یک مشکلی هست (که کتاب مقدس به وضوح این رو می‌گه) ما باید به خاطر حضور فراگیر شرارت در دنیای انسان‌ها، فقط بر اساس مشاهده‌ی منطقی این رو تأیید می‌کردیم. جهانی بودن گناه، با فریاد این رو توضیح می‌ده.

منظورم اینه که حتی در دنیای بت‌پرستان، یک تصدیق مستتر هست که هیچ کس کامل نیست. اما سؤال فوری که مطرح می‌شه، اینه که "چرا نه؟" اگه ما طبیعتاً خوبیم یا اگه طبیعتاً حتی خشتی هستیم، انتظار داشتیم درصد خاصی از افراد، نیکویی طبیعی یا حتی خشتی بودنشون رو حفظ کنند و بتونند بدون تسلیم در برابر این مشکلی که گناه می‌نامیم، زندگی کنند.

بعضی در پاسخ می‌گن: "خُب، این نسبتاً سخته، با توجه به اینکه ما در محیط گناه آلود زندگی می‌کنیم و در شرایط گناه آلود زندگی می‌کنیم، چون فرهنگ سقوط کرده، تمدن سقوط کرده و جامعه فاسده. و البته این سؤال ایجاد می‌شه که "چرا جامعه فاسده و چرا فرهنگ و تمدن گناه آلوده؟ چون این چیزها از انسان‌ها ساخته شدند."

و دوباره، اگه ما طبیعتاً خوب و بی‌عیب بودیم و به این دنیا اومدیم، اگه حتی از لحاظ اخلاقی به طور ختشی و بدون تمایل قبلی به گناه یا هر چیزی بودیم، انتظار داشتید که حداقل ۵۰% تمدن‌ها فاسد نباشند. پس ما این مشکل رو داریم که ظاهر شده. ما سقوط کردیم. و جامعه سقوط کرده. و ما با دشمن ملاقات کردیم و اون دشمن خودمون هستیم. ما جامعه هستیم.

پس دوباره، این سؤال رو مطرح می‌کنیم: "چطور انسان‌ها در جایگاه نقص اخلاقی متولد شدند؟" و دوباره، کتاب مقدس به ما تعلیم می‌ده که این گناه اولیه، به تنهایی داوری خدای عادل بر موجودات نیکوست که او ساخته، و موجوداتی که در اطاعت از او سقوط کردند.

و همونطور که خدا به عنوان جزای گناه آدم و حوا، اونها رو تسلیم تمایلات شرارت آمیزشون کرد و نه تنها خدا، آدم و حوا رو تسلیم هوس‌های گناه آلودشون کرد، بلکه تمام نواده‌هاشون هم تسلیم شدند. حالا، ما چطوری با گناه آدم و حوا ارتباط پیدا می‌کنیم و چطوری این تقصیر و شرارت به ما منتقل شده و نسل‌های بعدی، موضوع درس بعدی ماست، و ما الان زمان زیادی رو صرف اون نمی‌کنیم.

بلکه من می‌خوام به مطالعه کلاسیک این عمل گناه اولیه بپردازم که آگوستین قدیس اون رو مورد توجه قرار داد و در کلیسای اولیه، در مرکز به اصطلاح مباحثات پلایوسی‌ها بود. ما اینطور می‌گیم- می‌بینیم که آگوستین در تجزیه و تحلیل شرایط گناه آلود انسان‌ها گفت که وقتی آدم و حوا در ابتدا آفریده شدند، خدا اونها رو با چیزی آفرید که آگوستین "پسی پکاره" نامید، که صرفاً عبارت لاتین برای "احتمال یا توانایی گناه کردن" هست.

کلمه‌ی "پکاره" یعنی "گناه کردن". اگه بگیم یک چیزی پاکه، می‌گیم اون بی‌عیب و نقصه. یا اگه می‌خوایم یک گناه کوچک و بی‌اهمیت رو توصیف کنیم، اون رو لغزش می‌نامیم، هر دو کلمه برگرفته از کلمه‌ی لاتین "پکاره" هست که یعنی گناه کردن. حالا آگوستین گفت که آدم و حوا در خلقت، با توانایی گناه کردن آفریده شدند.

اونها به عنوان گناهکار آفریده نشدند، اما قدرت یا احتمال گناه کردن رو داشتند. ما این رو می‌دونیم، چون اونها گناه کردند و در گناه کردن، یک کار غیرممکن نکردند، بلکه کاری رو کردند

که ظاهراً قدرتش رو داشتند. اما آگوستین گفت که آدم و حوا با "پاسی نان پکاره" هم آفریده شدند، که توانایی گناه نکردن بود.

خدا به اونها فرمان داد که میوه‌ی ممنوعه از درخت رو لمس نکنند یا نخورند و اونها توانایی اخلاقی برای اطاعت از خدا داشتند. پس اونها هم توانایی گناه کردن رو داشتند و هم توانایی گناه نکردن. حالا طبق کلام آگوستین، اتفاقی که در سقوط افتاد، این بود که تژاد بشر "پاسی نان پکاره" رو از دست داد و به جای اون چیزی رو گرفت که با دو چیز منفی ذکر شده، "نان پاسی، نان پکاره" که ترجمه‌اش یعنی "ناتوانی در گناه نکردن."

چیزی که آگوستین در اینجا می‌گه اینه که قدرت گناه عمیقاً در قلب و جان انسان اخلاقی ریشه داره، که برای ما غیرممکنه گناه نکنیم. ما طبیعتاً بسیار گناهکاریم که هرگز نمی‌تونیم انتظار داشته باشیم کسی رو پیدا کنیم که کل زندگیش بدون گناه زندگی کنه. تنها کسی که زندگی بی‌گناه داشت، مسیح بود.

و ما در الهیات، این ناتوانی در گناه نکردن رو ناتوانی اخلاقی انسان‌ها می‌نامیم. حالا، این بدین معنا نیست که ما نمی‌تونیم کاری رو بکنیم که ظاهراً مطابق شریعت خداست. مثلاً می‌تونیم با انگیزه‌های مختلط یا با یک اتفاق به موقع، به طور تصادفی شریعت رو به طور ظاهری حفظ کنیم.

مثلاً قیاس مورد علاقه‌ی من برای این، کسی هست که از رانندگی با ماشین با سرعت ۵۵ مایل در ساعت لذت می‌بره. این کاری هست که او ترجیح می‌ده انجام بده، او این سرعت رو دوست داره، ماشینش عملکرد خوبی داره و احساس امنیت و راحتی می‌کنه. پس در اتوبان با سرعت ۵۵ مایل در ساعت رانندگی می‌کنه و تابلوی محدودیت سرعت می‌گه "۵۵ مایل در ساعت". بقیه با ۶۵ یا ۷۰ مایل رانندگی می‌کنن و پلیس می‌بینه که این مرد با شادمانی در اتوبان با سرعت ۵۵ مایل در ساعت رانندگی می‌کنه و پلیس او رو کنار می‌کشه و جریمه نمی‌کنه، بلکه به خاطر اینکه راننده‌ی خوب و بی‌خطری هست، به او تقدیرنامه می‌ده. به خاطر اطاعتش به او پاداش می‌ده، چون او از قانون اطاعت می‌کنه.

بعد این پلیس به راهش ادامه می‌ده و این مرد به اتوبان بر می‌گرده و طولی نمی‌کشه که به منطقه‌ی مدرسه می‌رسه که می‌گه "۱۵ مایل در ساعت" و او به رانندگی با ۵۵ مایل در ساعت ادامه داده و از منطقه‌ی مدرسه عبور می‌کنه، چون دلیل و انگیزه‌ی او برای رانندگی با ۵۵ مایل اینه که از انجام این کار لذت می‌بره.

او مشتاق اطاعت از قانون یا مجری قانون مدنی نیست؛ این فقط یک موقعیت تصادفی بود که باعث شد در یک زمان خاصی اطاعت کنه. و این چیزیه که الهیدانان "فضیلت مدنی" می‌نامند. گاهی اوقات ما برای نفع شخصی‌مون، در واقع از شریعت خدا اطاعت می‌کنیم. شاید دزدی نکنیم، چون شاید متوجه بشیم در محیط ما، جرم نفعی نداره.

یا شاید برای تحسین انسان‌ها، اعمال شرافتمندانه انجام بدیم یا چون به دنبال مقام هستیم یا انگیزه‌ی دیگری داریم. اما تنها انگیزه‌ای که به طرز چشمگیری، شخص سقوط کرده فاقد اونه، انگیزه‌ی اطاعت از شریعت به خاطر محبت ناب نسبت به خدای شریعته.

ما به یاد داریم که فرمان بزرگ، این فرمانه که "و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، و همسایه خود را چون نفس خود محبت نما." طریقی که لوتر به چنین چیزی نگاه می‌کرد، اینطور می‌گفت که تجاوز و تخطی بزرگ، زیر پا گذاشتن فرمان بزرگه.

اما ما با این شرایط فکر نمی‌کنیم. ما متوجه می‌شیم که هیچ یک از کسانی که ما می‌شناسیم، خدا رو به طور کامل با تمامی دل محبت نمی‌کنند. ما می‌دونیم که هیچ کس با تمامیت ذهنش خدا رو محبت نمی‌کنه. پس چرا درباره‌ی درک کتاب مقدس دچار اشتباه می‌شیم؟ چرا در الهیات مرتکب خطا می‌شیم؟ من به دانشجویانم در دانشکده‌ی مسیحی می‌گم: "می‌دونید، وقتی ما در الهیات مرتکب خطا می‌شیم، این اساساً به خاطر گناهه."

حالا می‌خوایم بگیم: "خُب، به خاطر اینکه تفسیر کتاب مقدس خیلی سخته" یا "کتاب مقدس گیج کننده هست" یا "کتاب مقدس مبهمه و ما نمی‌تونیم تفسیر درست رو پیدا کنیم." پس یک لحظه صبر کنید. این کلام خداست و خدا نویسنده‌ی سردرگمی نیست و خدا خودش رو برای تقدیس ما به وضوح آشکار کرده.

اما وقتی به سراغ این متن می‌ریم، با گرایش‌های خدشه دارمون به سراغش می‌ریم که با نور کلام خدا برخورد می‌کنه. چیزهای زیادی هست که این کتاب تعلیم می‌ده و ما فقط نمی‌خوایم بشنویم، پس راه‌هایی رو پیدا خواهیم کرد که اون رو بپیچونیم و خدشه دار کنیم تا بتونیم از داوری و انتقادی که برامون میاره، فرار کنیم.

نه فقط این، بلکه گاهی اوقات مرتکب به اصطلاح "اشتباه ساده" می‌شیم که متوجه نشدیم اون ترجمه‌ای که می‌خوندیم، در یک مقطع خاصی معیوب بود یا بر ساختار دستور زبان یونانی یا عبری

یا زبان یونانی یا عبری و واژگان تسلط نداشتیم و چی کار می‌تونستیم بکنیم، ما این چیزها رو به خوبی نمی‌دونستیم.

اگه ما خدا رو با تمامی ذهن محبت کنیم، چه نوع مهارتی در کلامش داریم؟ اما ما زمان زیادی رو صرف این می‌کنیم که ذهنمون رو با چیزهای دیگه غیر از دانش کلام او پر کنیم. پس ما تنبلیم، در پیگیری حقیقت او کوشا نیستیم و همه‌ی این چیزها وارد تحریفاتی می‌شه که ما داریم.

حالا درباره‌ی کتاب مقدس، وقتی کتاب مقدس درباره‌ی خوب بودن و انجام کار درست صحبت می‌کنه، عیسی می‌گه هیچ کس غیر از خدا نیکویی نمی‌کنه. پولس می‌گه کسی عادل نیست، یکی هم نی. حتی یک نفر هم کار نیکو نمی‌کنه. این افراطی به نظر می‌رسه، چون ما دائماً افرادی رو در کنارمون می‌بینیم که نسبتاً کارهای خوبی می‌کنند. و این منظور الهیدانان در صحبت از فضیلت مدنی یا اجتماعی هست.

مادرانی که خود را فدای فرزندانشان می‌کنند و افرادی رو می‌بینیم که کیف پول‌هایی رو که پیدا کردند، بدون اینکه پولش رو نگه دارند، برمی‌گردوند. ما انواع نیکویی‌ها رو می‌بینیم که مردم انجام می‌دن. اما برای اینکه یک عمل واقعاً نیکو باشه، برای اینکه واقعاً به نشونه بزنه، این معیار یا قاعده‌ی شریعت خداست، نه تنها باید این عمل در بیرون یا ظاهر با درخواست شریعت تطابق داشته باشه، بلکه باید با انگیزه‌ی قلبی باشه که کاملاً عاشق خداست.

و با این حال حتی در دیندارترین لحظاتم، کمی جسم هم ترکیب شده، اینطور نیست؟ حتی در انسانیت فدییه شده، هنوز اطاعتی که به خدا تقدیم می‌کنیم، کامل نیست. و تا زمانیکه در جایگاه بیگانگی یا غربت از او زندگی می‌کنیم، این وخیم‌تر شده.

پس منظور الهیدانان از ناتوانی اخلاقی چیه؟ اینکه گناه اولیه، تا زمانیکه ما در این موقعیت سقوط کرده هستیم، در این جایگاه "نان پوسی، نان پکاره" هستیم، از لحاظ اخلاقی نمی‌تونیم کارهای خدا رو انجام بدیم. اون نیکویی رو که خدا می‌خواد. حالا، وقتی عیسی موقعیت انسان رو توصیف می‌کنه، اینطور می‌گه، او گفت: "کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند."

حالا این "مگر آنکه" به یک استثنا اشاره می‌کنه و عیسی با یک چیز منفی جهانی شروع می‌کنه که توانایی انسان رو توصیف می‌کنه. او نمی‌گه هیچ انسانی اجازه نداره نزد من بیاد مگر آنکه پدر از او دعوت کنه، بلکه می‌گه، هیچ انسانی نمی‌تونه. هیچ کس نمی‌تونه نزد من بیاد، مگر آنکه خدا یک کاری بکنه.

برای همین در ادامه می‌گه ما در جسم متولد شدیم و این کلمه‌ی "جسم" به طور کلی در عهدجدید، نه همیشه، بلکه به طور کلی به این موقعیت سقوط کرده اشاره می‌کنه که با اون ما در اسارت گناهیم، در گناه مُردیم و عبارت دیگه‌ای که کتاب مقدس بکار می‌بره، تحت گناه هست. ما روی گناه نیستیم، بلکه گناه روی ماست. پس کتاب مقدس به ما می‌گه اشتیاق دل ما و جایگاه طبیعی ما، دائماً شرارت آمیزه.

و برای اینکه ما مسیح رو بپذیریم، نزد خدا بیاییم و کارهای خدا رو انجام بدیم، امور مقدس خدا رو انجام بدیم، نیازمند اینه که به نوعی از این زندان گناه اولیه‌ای آزاد بشیم که (بعداً خواهیم دید) این توسط عمل حاکمانه و مافوق طبیعی خدای روح القدس برای ما انجام شده.

برای همین عیسی گفت برای اینکه کسی حتی ملکوت خدا رو ببینه، چه برسه به اینکه بخواد وارد ملکوت خدا بشه، باید تولد دوباره پیدا کنه. چون چیزی که از جسم متولد شده، چیه؟ جسم. و عیسی می‌گه ما در جسم‌مون، نمی‌تونیم کاری بکنیم. و این چیز کوچکی نیست.

پس ما به خاطر سقوطمون، در جایگاه عاجزانه‌ی اخلاقی هستیم که نیازمند چیزی کمتر از عمل مافوق طبیعی خدا نیست که پولس اون رو احیای روح القدس خطاب می‌کنه، که ما رو از جایگاه مرگ روحانی وارد حیات روحانی کنه. حالا، همه در تاریخ مسیحی با این مفهوم آگوستینی درباره‌ی ناتوانی اخلاقی موافق نیستند.

اما نظریه‌های بسیاری امروزه در کلیسا هست که می‌گه، بله یک اشتباهی هست، ما کامل نیستیم، ما سقوط کردیم و این سقوط حتی جدی هست، اما هنوز جزیره‌ی عدالت رو در جانمون داریم که با اون می‌تونیم قدم اول رو به طرف بازسازی‌مون برداریم و می‌تونیم با یک تمایل عادلانه شروع کنیم و به سراغ خدا بریم. درحالیکه دیدگاه آگوستینی می‌گه ما بسیار فاسدیم، بسیار مُرده‌ایم- نه فقط بیمار، بلکه مُردیم، نه فقط تحت توقیف موقت، بلکه در اسارتیم، ما در زندان گناهیم که بدون فیض نجات بخش خدا که برای فرایند فدیهای ما پیش قدم می‌شه، نمی‌تونیم کاری بکنیم.

خُب، پس شما این مباحثه رو دارید که در جماعت مسیحی بین محدوده یا گستره‌ی سقوط ادامه داره. و سنت آگوستینی که من ارائه می‌کنم، می‌گه این سقوط در تمامی شخص، در تمامی درجات و همه‌ی بخش‌های ما گسترش پیدا می‌کنه- در ذهن، دل و جسم‌مون.

جسم ما ناتوان می‌شه، بینایی‌مون تار می‌شه، موهامون سفید می‌شه، قوتمون از بین میره، بیمار می‌شیم، می‌میریم. و کتاب مقدس گفت همه‌ی اینها نتیجه‌ی تأثیر گناه بر جسم ماست. اما قدرت

گناه بر جسممون تأثیر می‌گذاره، بر دلمون تأثیر می‌گذاره، بر اراده‌مون تأثیر می‌گذاره، بر ذهنمون تأثیر می‌گذاره.

ما هنوز می‌تونیم فکر کنیم، هنوز مغز داریم، هنوز ذهن داریم، اما تفکرمون خدشه دار می‌شه، مرتکب خطاهای منطقی می‌شیم، اجازه می‌دیم گرایشات، داوری ما رو تیره و تار کنه. ما هنوز اراده داریم. استعداد یا توانایی انتخاب کردن رو از دست ندادیم. هنوز مخلوقاتی هستیم که به صورت خدا آفریده شده‌ایم.

وقتی من درباره‌ی ایماگو صحبت کردم، گفتم که باید فرق بین تصویر محدود و تصویر گسترده رو تشخیص بدیم. و ما با سقوط، تصویر خدا رو به طور محدود از دست دادیم. ما توانایی عدالت کامل رو از دست دادیم. اما با از دست دادن تصویر محدود، هنوز به طور گسترده به صورت خداییم، از این لحاظ که هنوز انسانیم.

ما هنوز اراده داریم. هنوز ذهن داریم. هنوز دل داریم. هنوز جسم داریم. هر چقدر هم که فاسد باشند، انسانیت ما با سقوط محو نشده. این قدرت انسانیت ماست که اساساً توسط سقوط و از طریق سقوط تحت تأثیر قرار گرفته که ما رو در این جایگاهی قرار می‌ده که پولس در باب سوم برای ما خلاصه می‌کنه که اینطور می‌گه: "کسی عادل نیست، یکی هم نی."

کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست. همه گمراه و جمیعا باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. "اگه من امروز به تلویزیون ملی رفته و می‌گفتم: "اجازه بدید ارزیابی شخصی‌ام رو درباره‌ی موقعیت اخلاقی مردم آمریکا بگم،" و می‌گفتم: "اجازه بدید نظرم رو بگم. من فکر نمی‌کنم کسی در این کشور عادل باشه. حتی یکی. هیچ کس در اینجا فهیم نیست و کسی طبیعتاً طالب خدا نیست. همه‌ی این کارها درباره‌ی جویندگان که درباره‌ی اونها می‌شنویم، چه کسانی رو توصیف می‌کنند؟ چون کتاب مقدس می‌گه هیچ کس به طور طبیعی طالب خدا نیست. همه‌ی اینها بی‌فایده می‌شه. همه از مسیر خارج شدند و حتی یک نفر هم نیکوکاری نمی‌کنه، حتی یکی." اگه امروز در تلویزیون آمریکایی این رو می‌گفتم، با تحقیر به من می‌خندیدند که این ارزیابی جنون آمیز رو درباره‌ی شخصیت اخلاقی نوع بشر ارائه کردم. اما این ارزیابی خداست که ما رو بر اساس معیار خودش و بر اساس استاندارد خودش و بر اساس منظورش از نیکویی و بر اساس منظورش از عدالت و بر اساس منظورش از درک و فهم، ارزیابی می‌کنه. او به ما نگاه می‌کنه و می‌بینه به طور طبیعی هیچ یک از اینها رو نداریم.